



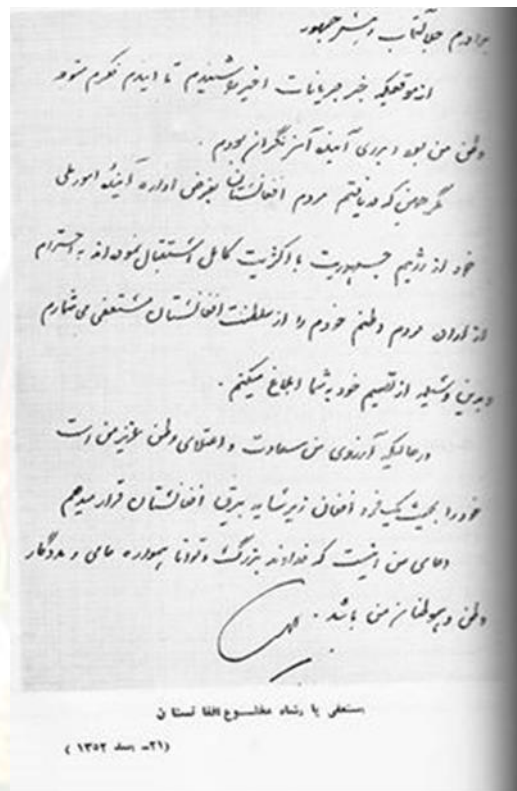
۲۰۲۰/۱۱/۱۶



احسان الله میار

صفحه ای از تاریخ

قسمت هژدهم



استغای علیحضرت محمد ظاهر شاه، پادشاه افغانستان به نام ملت افغان

دراثر بنده زیر عنوان "قیام ملت افغان" به تاریخ ۱-۷-۱۹۸۱ مطالبی تذکار گردیده است که نسبت به وزن آن در صفحات تاریخ معاصر میهن ما در قید "صفحه ای از تاریخ" از دید خوانندگان تکراراً گزارش می یابد:

"از مدتهاست يك مطلب بسیار مهم که با حوادث کشور ما پیوند مستقیم دارد مرا بخود مشغول داشته است. همان حوادثیکه بعد از سقوط رژیم شاهی در افغانستان بوقوع پیوسته و بنیاد فرهنگی عنعنوی و سنن قبیلوی ما را از ریشه کنده است. به عقیده من استغای علیحضرت محمد ظاهر شاه یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ سیاسی معاصر کشور ما می باشد که با تأسف طور لازم به آن توجه نشده است. بنابر این از علاقمندان و واقعیت دوستان تاریخ وطن تمنا دارم که معلومات ثقه خود را از چگونگی استغای پادشاه بدسترس عامه بگذارند تا حقیقت این مسأله مهم در اثر بی توجهی و عدم دستیابی به علل واقعی آن در پرده ابهام باقی نماند. علاوتاً از آنهایکه در

جریان این حادثه شاهد و شامل بوده اند تقاضا می شود که برای روشن شدن قضیه آنچه را دیده، شنیده و یا خوانده اند بدون تحریف و تصرف برای ملت افغان بیان و نوشته کنند و در نهایت از حضور شاه توقع می رود تا حقایق این حادثه مهم و علت اصلی اقدام به استعفای شان را برای مردم افغانستان که به وی علاقه و اعتماد دارند و هم برای نسلهای آینده بهر شکل و هر ترتیبی که خود مایل باشند نوشته و یا در يك فیه ثبت کنند تا مانند امروز نویسندگان نسبت نداشتن معلومات ثقه و مقنع از دیگران نقل قول نکرده و خواننده را به جستجوی حقیقت با مشکلات مواجه نسازند.

وقتی به منظور دستیابی به حقیقت و چگونگی رویداد واقعی استعفای شاه نوشته های عبدالحمید مبارز، اسدالله علم وزیر دربار شاه ایران، انور نوروز، مامور وزارت خارجه در لندن، و گفتار همایون شاه آصفی را بدقت مطالعه کردم، دریافتم که با هم تناقض دارند.

اول: مبارز در صفحه ۱۶ اثر خود بنام "حقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستان" چنین نوشته:

"همایون شاه آصفی میگوید: ظاهر شاه کاغذی را که در آن متن استعفای وی درج بود و در آن تعهد کرده بود که در زیر بیرق افغانستان یعنی نظام جمهوری زندگی می کند، نشان داد. من فکر کردم که در باره آن با من مشوره میکند، چون از يك طرف تحصیل حقوق داشتم و از طرف دیگر در مورد قانون اساسی ۱۹۶۴ مطالعاتی کرده بودم، گفتم به نظرم ارسال این مکتوب درست نمی باشد مخصوصاً که شما مطابق به قانون اساسی ۱۹۶۴ مکلفیتی برای حفاظت قانون اساسی و نظام سلطنتی داشتید، اینکه چند نفر افسران خورد رتبه با چند تانک و توپ چند نقطه شهر را بگیرند و نظام را فلج بسازند و شما آنرا برسمیت بشناسید در واقع این عملی است که يك حکومت غیر قانونی تائید می شود لذا روزی مسؤلیت متوجه شما می گردد.

این توضیح من اعلیحضرت را متفکر ساخت درین مباحثه بودیم که انور نوروز یکی از مامورین سفارت افغانی در لندن آمد و شاه برایش گفت که همایون می گوید که استعفاء نکنم، نوروز گفت که درست می گوید ولی شاه به ژست افسوس گفت که این اشتباه به وسیله نور احمد اعتمادی صورت گرفته."

دوم: علم وزیر دربار شاه ایران در یادداشتهای خود راجع به اوضاع افغانستان بعد از کودتای سردار محمد داود و استعفای پادشاه چنین نوشته است:

در صفحه ۲۹۷ جلد سوم علم می نگارد:

شنبه ۵۲/۹/۳

"صبح شرفیاب شدم. امروز شرفیابی سه سفیر بود از (مغولستان، بلغارستان و افغانستان، که البته مهم از لحاظ ما افغانستان است. سفیر افغانستان غازی، داماد داوود میباشد.... غازی از دیپلماتهای زرنگ افغانستان است و همین شخص بود که به کمک نور محمد اعتمادی صدر اعظم اسبق افغانستان و سفیر فعلی آنها در روم، از پادشاه استعفاء (نامه گرفت).... و او را به زیر پرچم جمهوری کشانید.."

و در صفحه ۳۱۳ جلد سوم مینگارد:

سه شنبه ۵۲/۹/۱۳

".... سفیر جدید افغانستان دیدنم آمد.... من قبلاً خیلی فکر کرده بودم که کار را از کجا شروع کنم که بتوانم از او حرف در بیاورم، خوشبختانه دیدم خودش پر حرف است و هیچ احتیاجی به سعی من در حرف در آوردن

نمود... برای من حکایت کرد که به چه صورت استعفاء نامه مفتضح را از شاه گرفت که شاه میگوید من زیر پرچم جمهوری می روم...."

دلچسپ است که از مکتوب محرمانه علنیقی سعید انصاری، سفیر ایران عنوانی اسدالله علم بعضی مطالبی را بیرون نویسم تا موقف پادشاه افغانستان را، وضع زندگی، مناعت ویرا ارزیابی کرده بتوانیم، سفیر ایران به روز جمعه ۷ مهر ماه (صفحه ۲۴۷ همون کتاب) طی نامه ای بعد از ملاقات با محمد ظاهر شاه، با قلم نوشته شده، به علم می نگارد:

"..... (محمد ظاهر شاه): دیگر سفیر خود ما هم (اعتمادی) باینجا نمی آید و حتی سفرای دیگری هم که در لندن و ماسکو هستند و با ما دوست و قوم خویش هستند جواب نامه های ما را نمیدهند....."

وی همچنان مینگارد که: در مورد هزینه مرحمتی شاهنشاه گفتند فعلاً تا یکماه دیگر هم میتوانیم صبر نمائیم اگر جواب موافق (از کابل) نیامد با نهایت منت می پذیرم....

(یاد آوری: در اینجا ناگزیرم تا به عنوان معاندین پادشاه سابق افغانستان یاد کنم که زندگی فقیرانه پادشاهی که چهل سال در افغانستان خدمت کرده و امروز به کمک بیگانه ها احتیاج دارد از آن سر مشق بگیرند. علی الخصوص به آن مؤرخ بزرگ افغانستان که پادشاه افغانستان را متهم به دستبرد "صدها میلیون دالر" از بیت المال افغانستان می کند اشاره کنم که:

" کجاست آن صدها میلیون که امروز پادشاه افغانستان در حالت فقر اما با مناعت نفس در روم زندگی میکند" و همچنان ناگزیرم از رهبران جهاد افغانستان به شمول يك تعداد قوماندانان سوال کنم که این همه ثروت و تنعم را از کدام نسل گذشته گان شان از افغانستان به ارث برده اند که امروز هر کدام شان مانند ملیونر های اروپایی زندگی میکنند.؟)

سوم: محمد انور نوز مامور سابق وزارت خارجه افغانی در لندن طی نامه به جواب سوال من که در باره استعفاءی لعلیحضرت محمد ظاهر شاه از وی نموده بودم چنین نوشته:

"در سفارت کبری افغانستان در لندن بحیث سکرتر دوم اجرای و وظیفه مینمودم، مرحوم سردار زلمی محمود غازی سفیر کبیر بود. وی در پهلوی امور دیگر دفتر شفر را بمن سپرده بود. در یکی از روزهای ماه اسد صبح هنگامیکه بدفتر داخل شدم يك قطعه شفر عاجل بالای میز گذاشته شده بود. شفر را حل کردم و از کابل ذیلاً هدایت رسیده بود:

" محمد اکبر رئیس دفتر ریاست جمهوری با يك پیام برای شاه سابق به لندن مواصلت می نماید. محمد انور نوز مؤظف است تا پیام را در روم به شاه سابق برده بعد اخذ امضاء به لندن آورده به محمد اکبر بسپارد".

با نهایت تعجب از هدایت فوق از دفتر برای سفیر کبیر که در منزل فوقانی سفارت رهایش دارند تلفون نمودم و مواصلت يك شفر عاجل را برایش اطلاع دادم که وی در جواب گفت فوراً بیا.

در اقامتگاه وی شفر را مطالعه کرد گفت هیچ نفهمیدم موضوع چیست و من برایش گفتم موضوع هر چه باشد اکبر را میتوانستند مستقیماً به روم بفرستند در آنجا آقای اعتمادی بحیث سفیر کبیر تشریف دارند و این پیام هر چه باشد راه کوتاه کابل به روم است به لندن چه ارتباط خواهد داشت جز اینکه در اصل موضوع نظر شما داخل گردد و با وجود آنهم این پیام را بعد نظر خواهی شما (محتماً) چرا شخص رئیس دفتر به روم نبرد؟ بهر حال

هر دو بعد رد و بدل سخن ها بالاخره سفیر بمن گفت تا رسیدن اکبر بجایی نخواهیم رسید و اضافه کرد: "لندن- تو- من و روم عجب"؟

محمد اکبر رئیس دفتر به لندن مواصلت نمود من به استقبالش بمیدان هوایی رفتم و در عرض راه میدان هوایی و سفارت هیچ يك کلمه در اصل موضوع یاد نشد.

اینك رسیدیم به سفارت. سفیر کبیر بعد مصافحه و احوالپرسی و نوشیدن چای اظهار نمود که ما دو نفر در این دو روز گذشته در مورد تلگرام شفر راجع به آمدنت در حیرت مانده ایم.

اکبر پاکتی را از بکس دستی Attache case خود کشیده به سفیر داد. من ایستاده شدم تا سالون را ترك کنم سفیر کبیر گفت به خیر! در جواب گفتم شاید موضوعی باشد بین شما دو نفر. اکبر خندید و گفت نه اصلاً پای تو در میان است. سفیر کبیر کاغذ را مطالعه نمود و بمن داد. کاغذ تایپ شده بود و در آن استعفاى اعلیحضرت گنجانیده شده بود و به نام مرحوم سردار محمد داود رئیس جمهور.

سفیر کبیر اظهار نمود اینك موضوع حل شد و من گفتم بلی و لاکن چند نکته را می خواهم بگویم که البته امر و هدایت رئیس صاحب دولت اجرا می شود:

۱- چنانچه در ابتدا به شما (سفیر کبیر) گفتم که چرا این پیام مستقیماً به روم توسط اکبر جان فرستاده نشده و در آنجا که آقای اعتمادی بحیث سفیر کبیر اجرای وظیفه مینمایند و فعلاً که فهمیدیم که موضوع استعفاى اعلیحضرت در میان است یعنی تعیین سرنوشت افغانستان از سلطنت به جمهوریت، بهتر نبود که توسط خود اکبر جان و آقای اعتمادی به حضور اعلیحضرت تقدیم می شد؟ چه من يك سکرتر دوم این سفارت هستم و مقام آنها با من بسیار تفاوت دارد.

۲- مقصد از تشکل کار در چوکات يك مثلث کابل - لندن- روم چه خواهد بود؟

مگر اینکه رئیس صاحب دولت در عین حال نظر شما را نیز درك کنند.

۳- پدرم، محمد نوروز، برای اعلیحضرت نادر شاه از ملت افغانستان بیعت گرفت، چطور من به حضور اعلیحضرت بروم و از وی برای شخص دیگری بیعت بگیرم؟

چون مخاطب من در سوا لهای فوق سفیر کبیر بود و انتظار داشتم تا چیزی بگوید وی کاملاً ساکت ماند و اکبر با تبسم معنی دار گفت این سوا لها را از رهبر بکن به من و تو امر رهبر چنین است که می بینی و سفیر کبیر نیز اظهارات اکبر را تائید کرد.

فردای آن روز عازم روم گردیدیم و در حوالی بعد از ظهر به حضور اعلیحضرت در اقامتگاه شان رسیدیم. بعد از لطف و مهربانی زیاد و پرسشها از هر طرف فرمودند چطور شد که به روم آمدی؟

عرض کردم حامل نامه ای هستم که با کمال تاثیر به حضور ارایه مینمایم و پاکت را بحضور شان تقدیم نمودم. اعلیحضرت بسیار با دقت استعفا نامه را مطالعه و در میز پهلوی خود ماندند و فرمودند چه نظر داری؟ عرض کردم که اگر اعلیحضرت امضاء نفرمایند به خیر افغانستان خواهد بود و عرض من اینست که اعلیحضرت هرچه زودتر به کابل برگردند و هر روزیکه میگذرد افغانستان به نابودی نزدیکتر خواهد شد.

اعلیحضرت فرمودند که خون ریزی میشود و من بار دیگر عرض کردم شاید چند قطعه عساکر باهم مقابله کنند و به فرموده اعلیحضرت خون ریخته شود اما به عرض برسانم اگر حضور همایونی به وطن بر گردند شاید مانع

خونریزی بیشتر و تباهی افغانستان آینده شوند و یقین دارم در صورت حضور اعلیحضرت به کابل هیچ فردی و یا افرادی به کس دیگری تسلیم نخواهند شد.

در حوالی ساعت ۱۱ شب فرمودند چند روز خواهی ماند عرض کردم هر آنچه اعلیحضرت هدایت دهند و اعلیحضرت هدایت فرمودند فردا ساعت ۱۱ خدمت شان برسم.

روز دیگر مطابق به امر حضور به اقامتگاه شان رفتم، از هر طرف سخن گفتند جز از بازگشت به کابل و در حوالی عصر همایون شاه آصفی خدمت اعلیحضرت آمد و برای اولین بار باهم معرفی شدیم. حین صرف چای اعلیحضرت موضوع استعفای شانرا شفاهی و مختصر برای آصفی یاد کرد و همچنان نظر مرا برای وی توضیح دادند. همایون شاه گفت من نظر انور را تأیید میکنم و چند سخنی پیرامون استعفای اعلیحضرت و بازگشت حضور به عرض رسانید. در این گفتگو بودیم که مرحوم اعتمادی وارد شد و بعد مصافحه اعلیحضرت جریان را برایش گفت و نامه ارسالی کابل را برایش داد. اعتمادی بعد از مطالعه کاغذ را روی میز گذاشت و عرض نمود که فعلاً این يك عمل انجام شده است، بهتر است اعلیحضرت کاغذ را امضاء نمایند، زیرا در تاخیر آن هرج و مرج میان خواهد آمد. در جوابش اعلیحضرت فرمودند که این دو نفر همایون و انور مخالف به امضای آن میباشند، اعتمادی جواب اظهار نمود که قاطبه مردم افغانستان جمهوریت را تأیید کرده اند.

اعلیحضرت فرمودند که در مورد امضای همین کاغذ چه می گوئید؟ اعتمادی جوابداد: "درست است صرف امضاء نمائید." در این وقت اعلیحضرت قدری عصبانی شده فرمودند:

"منظور مرا نفهمیدید من چرا عنوان شخص استعفا نامه را بنویسم، اگر استعفا بدهم به ملت افغانستان میدهم، معلوم است اصل موضوع را درك نکرديد، شما بفرمائید" اعتمادی تعظیم کرده خارج شد.

بعد از مرور چند لحظه سکوت مرگبار به من امر فرمودند تا فردا ساعت ۱۱ خدمت شان برسم. امروز که روز سوم مواصلت به روم است، پوره سر ساعت ۱۱ خدمت اعلیحضرت رسیدم و بعد از صحبت مختصر پاکتی سربازی را بمن داد تا به اکبر رئیس دفتر برسانم و بعد از دستبوسی عازم لندن شدم.

در طیاره با تمام بیقراری به خود اجازه نمیدادم تا نامه را بخوانم و از طرف دیگر چون اعلیحضرت مکتوب را به من سرباز داده بودند، احتمال دارد اعلیحضرت می خواستند از جریان با خبر باشم، بالاخره تصمیم گرفتم نامه را مطالعه نمودم. تعجب کردم که این همان مکتوب تایپ شده ای نبود که من حامل آن بودم بل با قلم اعلیحضرت استعفا نامه ای بنام ملت تحریر شده بود، چنانکه در جراید افغانی به نشر رسیده است؟

حین مواصلت به لندن نامه را (خاتمه صلح و سلم در افغانستان) به سفیر دادم و بعد از مطالعه بدون کوچکترین تبصره به رئیس دفتر سپرد و وی عازم کابل شد.

روز بعد به سفیر کبیر گفتم که حین قبولی قرضه شوروی برای تسلیحات نظامی پدرم گفته بود که: "داود خان گلیم خاندان سلطنت را جمع نمود، و من عرض میکنم که خدا کند این بار گلیم افغانستان را جمع نکند".

نوروز در اخیر تبصره ای دارد که: "در یکی از جراید افغانی در این جا (امریکا) چندی قبل خواندم که سردار داود مرحوم، علیا حضرت ملکه را گروگان گرفته بود تا اعلیحضرت استعفا بدهد، در حالیکه در سه روزیکه در روم بودم هر روز علیا حضرت را میدیدم و دستهایشانرا می بوسیدم".

در ختم این مبحث يك بار ديگر به ياد داشتهای علم مراجعه نموده و يك قسمت از مکتوب سفیر ایران در روم (انصاری) را که بدست نوشته شده و پس از صحبت با پادشاه افغانستان برای علم فرستاده بود در صفحه (۲۰۵) جلد سوم ياد داشتهای علم کاپی و چاپ شده است اینجا می گذارم:

(محمد ظاهر شاه)... به نفع ملت خود استعفا دادیم تا از خونریزی جلوگیری شود اعلامیه ای را که لابد دیدید صادر کردیم بخاطر بقای کشور مان از همه چیز صرف نظر نمودیم همه چیز ما را گرفتند حتی بمقبره پدرم دستبرد زده اند...

هر چند این چند سطر کوتاه معانی و مفاهیم بسیاری را بیان میکند با آنهم برای تاریخ کشور کافی نبوده ایجاب توضیح بیشتر را در باره می نماید.

خوانندگان گرامی! آنچه در بالا از نظر تان گذشت، چون نتیجه آن پیوند مستقیم با بدبختیهای کشور ما دارد، امید است با استفاده از حق مسلم تان در باره تبصره و قضاوت نمائید و از "یاد داشتهای علم" سر مشق بگیریم که ما نیز حقایق نیک و بد مردم، جامعه و اراکین دولت خود را صریح و روشن به تاریخ خود بسپاریم تا آیندگان در سایه ابهام در باره ما و رویداد عصر ما قضاوت نکنند.

در این مبحث خاص که در یک قسمت انسجام یافته و با یک صفحه ای با دست نوشته شده نظام شاهی افغانستان با یک کودتا در غیاب پادشاه به جمهوریت تبدیل می شود و تسلل این شکل نظام با سرنوشت ملیون ها انسان بیرحمانه بازی میکند و هنوز هم ادامه دارد، ایجاب مینماید لحظه ای مکث نمایم و از کمبود یک سند مهم که میتواند آخرین خلای از جدول معمی را پُر کند یاد کنم. خوانندگان در مرور این مبحث شاید متوجه شده باشند که مرحوم محمد انور نوروز از یک "استعفی نامه تایپ شده" که از کابل توسط مرحوم محمد اکبر، رئیس دفتر شهید رئیس جمهور به سفیر افغانستان در لندن، مرحوم زلمی غازی داماد رئیس جمهور، مواصلت نموده صحبت میکند، از اینکه محتوی و متن این نوشته تایپ شده چی بوده خواننده را در خلای حل ناشده سوق داده و راه بیرونرفت را بالایش قید می نماید. اگر صحبت مختصر هنوز پادشاه افغان را با سفیر افغانستان شاهی در روم، مرحوم نوراحمد اعتمادی که می گویند: "من چرا عنوان شخص استعفا نامه را بنویسم، اگر استعفا بدهم به ملت افغانستان میدهم." می بینیم که اعلیحضرت ملت را در ردیف بلند تر از شخص قرار داده و خواسته کابل را، که باید در متن تایپ شده ذکر باشد، به شخص نه بل به ملت افغانستان استعفی داده و این فیصله را در جمله بعدی به رئیس جمهور ابلاغ می دارند.

در ختم این مبحث قسمت مهم استعفا نامه پادشاه افغانستان را که بزرگداشت ملت افغان را در تاریخ کشور ثبت میکند یک بار دیگر از نظر خوانندگان می گزارانم و با نصب این تصویر که اعلیحضرت خویشتن را با ملت همقطار می شمردند و با فرزندان افغان بالای خاک یکجا مینشستند ایجاب میکند تا به روان آن بزرگ مرد تاریخ افغانستان درود عرض نموده سر تعظیم فرو آورد.



"مگر همین که دریافتیم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم
جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند به احترام از اراده مردم وطنم خود را
از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ
می کنم."

ادامه دارد

